

حسین خلیلی

۱

بی پَرندگِیِ ماه
در بُخْبُوحِیِ فراموشی و زخم
رمزی به دست

آهی فرو رفته در حنجره ام

مدفونِ مُقَدَّر بود
اقلیمی
رمیده‌ی گریه به پهلوت وا کنم

بگذار
با تزلزلِ این تبار
خیالِ رُستن را
از اصلِ ریشه بردارم

آنی که زمان
تقسیمِ منظره‌ی خواب و گهواره باشد
زمین را
به گردنِ دیر یا زود بیاویز

شاید بر گردم

وقتی

بوئیده از مسیر

مقیم

در مچاله بمیرد.

۲

(الهی!)

از گهواره‌ی رامم

زمین

بر دارند)

آنگاه که تکبیرهای مندرس دست

در باورِ سنگ

باران را

سمتِ تو هلاک کند

زخمِ منتشر!

تا

کرانه شوی بر دار

شعری

نیامده می مانم.

۳

باز

با ربیع چرخشی

به ملالِ پرده نزدیک می شود

دور می شود بسته می شود

فعلِ پیر

دهان ناقص

در رگ هام

مراقبه‌ی عصب زمزمه می کند

بی جاذبه‌ی زن

رفتارِ جنینی ام را احضار می کنم

مثل پراکندگی جمجمه

حوالی مادر

من با شکست

نبودنم را فربه کرده ام

اینجا چه می کنم

حرکتِ عمودی عادت؟

تنهایی ام را لولا کن!

این مفاصلِ مچاله بر تخت

خواهشِ رفتن دارند.